

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صفویه

در عرصهٔ دین، فرهنگ و سیاست

جلد دوم

رسول جعفریان



پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

پاییز ۱۳۸۹

جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ -

صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست / رسول جعفریان. - قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹.
۳ ج. - (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۳۷، ۳۸، ۳۹: تاریخ اسلام؛ ۴، ۵، ۶)

بها: ۵۵۰۰۰ ریال
ISBN: 978-600-5486-45-2 (ج. ۱)

بها: ۱۷۵۰۰۰ ریال
ISBN: 978-964-7788-43-4 (دوره)

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. [۱۳۹۵] - ۱۴۱۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.
نمایه.

۱. ایران - تاریخ - صفویان، ۱۴۸۹-۹۰۷ ق. الف. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. ب. عنوان.

۹۵۵/۰۷۱

ص ۷ ج ۷ / DSR ۱۱۷۶

۲۰۹۵۲۲۴

شماره کتابشناسی ملی



صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست (جلد دوم)

مؤلف: رسول جعفریان

ناشر: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (شماره انتشار: ۳۸. تاریخ اسلام: ۵)

حروفچینی و صفحه‌آرایی: اداره چاپ و انتشارات پژوهشگاه

چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۹

تعداد: ۱۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم - سبحان

قیمت: ۵۵۰۰ تومان

کلیه حقوق برای پژوهشگاه حوزه و دانشگاه محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: پردیسان، بلوار دانشگاه، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه ☐ تلفن: ۰۲۵۱-۲۱۱۱۱ (انتشارات ۲۹۰۶۰۳۰) نمابر: ۲۸۰۳۰۹۰ و ۲۹۰۹۳۱۰
ص.پ. ۳۷۱۸۵-۳۱۵۱ ☐ تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، نبش کوی اُسکو ☐ تلفن: ۶۶۴۰۲۶۰۰

www.rihu.ac.ir

Email: info@rihu.ac.ir

فهرست مطالب

رویارویی فقیهان و صوفیان در دوره صفوی

مقدمه	۵۱۵
علمای شیعه در قرن دهم و مسأله تصوف	۵۲۰
عارفان فقیه ضد صوفی	۵۲۳
محمد تقی مجلسی و تصوف	۵۲۹
نجیب الدین رضا تبریزی و تصوف	۵۳۲
فیض کاشانی و تصوف	۵۳۷
شرح حال فیض به قلم خودش	۵۴۴
فیض و تصوف در رساله شرح صدر	۵۴۹
فیض و تصوف در رساله المحاکمه	۵۵۲
فیض و تصوف در رساله الانصاف	۵۵۵
اوج گیری مبارزات ضد تصوف در دوره اخیر صفوی	۵۵۷
۱- سید محمد میرلوحی و تلاش بر ضد تصوف	۵۵۸
۲- ملا محمد طاهر قمی و تلاش بر ضد تصوف	۵۶۷
ملا محمد طاهر قمی و مجلسی اول	۵۷۲
۳- شیخ علی عاملی و تصوف	۵۷۵
۴- شیخ حر عاملی و تصوف	۵۷۸
۵- آقارضا قزوینی و صوفیه	۵۷۹
۶- الاربعة فی مطاعن المتصوفین	۵۸۰
۷- عبدالحی رضوی و وصف صوفیان	۵۸۳
شاردن و گزارش برخورد با صوفیان	۵۸۵
۸- علامه مجلسی و صوفیه	۵۸۶
رساله مجلسی در باره حکیمان، اصولیان و صوفیان	۵۹۳
مکافات نامه و گزارش مبارزه با تصوف	۵۹۹
۹- علی قلی جدید الاسلام و تصوف	۶۰۰

رسالة اصول فصول التوضیح

- ۶۰۵ مناظرهٔ علمی - نوشتاری محمدتقی مجلسی و محمدطاهر قمی
 ۶۰۵ در باب تصوّف

رساله در ردّ جماعت صوفیان

- ۶۶۷ اساطیر یونان
 ۶۷۴ از حیل‌های صوفیه
 ۶۷۷ دوری طالبان علم از حدیث اهل بیت علیهم‌السلام
 ۶۷۸ اصل حکمت از فرنگ است
 ۶۸۶ پولس و نظریهٔ حلول خدا در وجود عیسی و ذات انسانی [.....]

تاریخ مسألهٔ غنا در دورهٔ صفوی

- ۶۹۷ در آمد بحث
 ۶۹۸ بحث از غنا در دورهٔ صفوی
 ۷۰۱ محمد باقر سبزواری و مسألهٔ غنا
 ۷۰۶ فیض کاشانی و مسألهٔ غنا
 ۷۰۸ موضع‌گیری بر ضد دیدگاه تقسیم غنا به حرام و حلال
 ۷۰۹ رسالهٔ شیخ علی عاملی در ردّ محقق سبزواری
 ۷۱۲ رسالهٔ شیخ حر عاملی
 ۷۱۵ رسالهٔ محمد هادی میرلوحی
 ۷۱۶ رسالهٔ شاه محمد دارابی
 ۷۱۹ رسالهٔ سید ماجد بحرانی

حیات فرهنگی و سیاسی ایران در قرن دوازدهم هجری

- ۷۲۳ در آمد
 ۷۲۵ تتمیم امل‌الآمل
 ۷۲۶ دانش‌های اسلامی رایج در قرن دوازدهم
 ۷۲۸ مسائل علمی بحث انگیز
 ۷۲۹ گرایش‌های فکری انحرافی
 ۷۳۲ عالمان و پادشاهان
 ۷۳۳ موقعیت اداری علما
 ۷۳۵ عالمان شهرهای مختلف
 ۷۳۶ برخی از رخدادها و نکته‌ها

اشاراتی در باب کتاب و کتابخانه در دوره صفوی

۷۳۹	وضع کتاب و کتابخانه در دوره صفوی
۷۴۴	مدرسه چهارباغ اصفهان و کتابخانه آن
۷۴۶	متن وقفنامه کتابخانه مدرسه چهارباغ
۷۴۸	کتابخانه‌های شخصی
۷۵۲	وقف برای استنساخ
۷۵۴	کتابخانه شخصی فاضل هندی
۷۵۸	کتاب‌های دیگر

تذکره نصرآبادی و اصفهان عصر صفوی

آگاهی‌های اجتماعی و تاریخی در آثار سید نعمت الله جزائری

۷۷۱	درآمد بحث
۷۷۲	قلندران و صوفیان
۷۷۵	درباره طیره
۷۷۶	شیوع طاعون در عصر وی
۷۷۷	درباره هویزه
۷۷۷	سید علی خان حاکم هویزه
۷۷۸	نقش علما در جامعه
۷۸۰	قهوه‌خانه‌ها مدارس شیطان یا قصه خوانان
۷۸۱	درباره شوستر
۷۸۲	کارهای شعبده‌بازانه در عصر وی
۷۸۲	توتون و تنباکو
۷۸۳	وضعیت شیعه در بلاد سنی
۷۸۴	اطلاعات پراکنده دیگر

اصفهان و ایرانی دوره اخیر صفوی در نوادر ملاصالح قزوینی

۷۹۰	اصفهان دوره اخیر صفوی
۷۹۳	خانه‌های اصفهان
۷۹۴	فرنگیان
۷۹۴	اصفهان و ری و برخی شهرهای دیگر

۷۹۶	در بارهٔ علما
۷۹۸	حیله‌های شرعی
۷۹۸	توبهٔ فاسقان
۷۹۹	حکایت قلندران
۷۹۹	چند طنز در بارهٔ سفر حج
۸۰۰	کنیزکان گرجی و هندی
۸۰۱	در بارهٔ خلیفه سلطان یا سلطان العلماء
۸۰۱	اختلاف فقها در بارهٔ غنا
۸۰۲	تفاوت مضمون در شعر عربی و فارسی
۸۰۲	طبیعیان بیمارگش
۸۰۳	سگهای فرنگی و ایرانی
۸۰۴	این زمان

نسخه‌های مهاجر از بلاد عربی به ایران صفوی

۸۰۷	درآمد بحث
۸۰۹	انتقال نسخه‌های آثار شیعی از مناطق عربی به ایران
۸۱۲	نمونه‌هایی از جبل عامل
۸۱۴	نمونه‌هایی از عراق
۸۲۳	نمونه‌هایی از بحرین
۸۲۳	علامهٔ مجلسی و استفاده از نسخه‌های قدیمی

پاره‌ای از مسائل حجاج شیعه و شیعیان مقیم حرمین شریفین در دورهٔ صفوی

۸۲۵	درآمد بحث
۸۲۹	وضعیت حجاج ایرانی در سفرنامهٔ عیاشی
۸۳۵	حج اکبر و مشکلات شیعیان
۸۳۸	کشتن علمای شیعه به جرم تلویث کعبه
۸۴۳	سیاست دولت صفوی در بارهٔ حج
۸۴۵	مجاورت علمای شیعه در مکه و مدینه

قصه خوانی در ایران عصر صفوی

۸۵۸	قصه خوانی در دورهٔ صفوی و موضع علمای شیعه
۸۶۰	علما و قصه خوانی
۸۶۹	مخالفتان و موافقان قصهٔ ابو مسلم پس از کرکی

۸۷۳ علامه مجلسی و قصه خوانی
۸۷۶ کربلا و قصه خوانی

وقف نامه نظر آقا

۸۷۹ از خواجگان روزگار صفوی
۸۷۹ توضیحاتی در باره وقف نامه
۸۸۵ متن وقف نامه
۸۸۶ [رقبات وقفی]
۸۹۲ [تعیین واقف]
۸۹۲ [تعیین ناظر]
۸۹۳ [تعیین متصدی]
۸۹۳ [موارد مصرف]
۸۹۶ وقف نامه دیگر
۸۹۷ [موارد مصرف]
۸۹۹ [وقف رقبات دیگر]
۹۰۰ [تولیت، نظارت و موارد مصرف]
۹۰۱ [وقف یک رقبه برای کاتب وقف نامه]

موقوفه شاه سلطان حسین برای سوگواری

۹۰۳ مقدمه
۹۰۴ روستاهای وقف شده
۹۰۵ جهت وقف
۹۰۶ گواهان وقف نامه
۹۰۷ متن وقف نامه
۹۰۸ [رقبات وقفی]
۹۰۹ [موارد مصرف]
۹۱۰ گواهان

وقف نامه مدرسه سلطان حسینیه یا مدرسه آقا کمال

۹۱۳ شرح حال آقا کمال
۹۱۸ متن وقف نامه
۹۳۱ [نسخه های تهیه شده از وقف نامه]
۹۳۲ [درخواست واقف از متولی برای واگذاری اداره امور رقبات]
۹۳۳ [دو تغییر در باره متصدیان اداره رقبات وقفی]

۹۳۴ [فرامین شاه در بخشودگی مالیات رقبات]
۹۴۴ [گواهی علما بر وقف نامه]
۹۴۶ [فهرست چند کتاب وقفی مدرسه]
۹۴۹ وصف عمارت دولت‌خانهٔ شاه سلطان حسین صفوی
۹۴۹ میرزا محمد علیا نصرآبادی
۹۴۹ صفت ایوان رفیع بنیان
۹۵۰ تعریف آینه و آینه‌خانه
۹۵۰ تعریف گچکار و توصیف گچ
۹۵۰ صفت جدول
۹۵۱ صفت حوض‌ها و آب‌آن
۹۵۱ تعریف نقاشی و نقاش که شبیه هر چیزی را به چه نحو کشیده
۹۵۱ وصف شبیه بزم قلم
۹۵۱ بیان شبیه عاشق
۹۵۲ تفصیل شبیه هر عضوی از اعضای معشوق از سر تا پا که نقاش کشیده
۹۵۲ وصف شبیه عاشق و معشوق با هم
۹۵۳ تجدید تعریف عمارت
۹۵۳ صفت سرکار و معمار
۹۵۳ تفصیل کار فرمودن سرکار به هر صنفی
۹۵۳ کارفرمایی سرکار به بنا و تعریف بنا
۹۵۳ صفت گچکار و تعریف گچ
۹۵۴ تعریف نجاری و نجار
۹۵۴ تفصیل شبیه آنچه سرکار سفارش فرموده، به چه کیفیت کشیده
۹۵۴ صفت اهتمام سرکار به عملهٔ عمارت
۹۵۴ مدح و ثنای بندگان شاهنشاهی ظل‌اللهی



رویارویی فقیهان و صوفیان در دوره صفوی

مقدمه

یکی از اختلافات فکری دامنه‌دار دوره صفوی در میان عالمان دین، اختلاف آنان در پذیرش یا رد نگره صوفیانه بود. این اختلاف، سبب پدید آمدن ادبیات خاصی شد که در یک سمت آن، صوفیان و موافقان این طریقه و در سمت دیگر، عالمان ضد صوفی بودند و هر دو گروه، آثار بی‌شماری در رد بر یکدیگر تألیف کردند. برای شناخت ریشه‌های این اختلاف، می‌بایست پیشینه آن را تا قبل از دوره صفوی مرور کرد؛ چیزی که در این مختصر نمی‌توان به آن پرداخت؛ اما آنچه اشاره به آن لازم است، این است که به اجمال، مناسبت فکر شیعه با تصوف تا پیش از دوره صفوی مورد ارزیابی قرار گیرد.

پیشینه روابط میان تشیع و تصوف در برخی از آثار محققانه مورد بررسی مفصل قرار گرفته؛ و هر چند آن نوشته‌ها، خالی از پیش‌فرض نیست، اما به هر روی، ابعاد آن ارتباط را تا حدود زیادی روشن کرده است. در این که تشیع و تصوف از قرن هفتم به این سو، به مقدار زیادی به هم نزدیک شدند، تردیدی نیست؛ آنچه هست آن است که آیا تصوف خاستگاه شیعی داشته یا سنی. به نظر می‌رسد تشیع تا قرن پنجم ارتباطی با دسته‌های مختلف تصوف نداشته و نتوان آثاری را یافت که همزمان صبغه شیعی و صوفیانه داشته باشد. بنابراین باید خاستگاه تصوف را در میان سنیان جستجو کرد. با این حال، در این نیز نمی‌توان تردید کرد که در جامعه شیعی، زمینه‌هایی برای ورود تصوف وجود داشته است. یکی از این زمینه‌ها، حضور گسترده مفهوم زهد در جامعه شیعه بوده است. چهره‌های برجسته شیعه، از امامان تا صحابه‌ای چون ابوذر و سلمان، پایه و اساس زهد به شمار می‌رفتند. زمینه دیگر، مفهوم ولایت بود که در شیعه، جایگاه بلندی داشت و می‌توانست نقطه مشترکی میان شیعیان و صوفیانی باشد که آنان نیز برای این مفهوم ارج زیادی قائل بودند. همچنین وجود اندیشه‌های عالی در شیعه، بستر مناسبی برای نفوذ تدریجی تصوف در میان شیعه به حساب می‌آید.^۱ نباید غفلت کرد که خانقاه شیخ صفی، از تسنن تا تشیع را

۱. دکتر کامل شبیبی دو کتاب در این باره نگاشته است: یکی الفکر الشیعی و النزعات الصوفیه که تحت عنوان تشیع و تصوف ترجمه شده و دیگر الصلة بین الشیع و التصوف. گو این که استاد هاشم معروف

بر محور تصوف پیموده و خود نمونه‌ای شاخص در جهت بهره‌گیری از زمینه‌های مشترک برای این انتقال مذهبی بود.

به هر روی، تصوف در قرن هشتم و نهم در ایران، به صورت یک گرایش عمومی درآمد. خانقاه‌های فراوانی در گوشه و کنار ایجاد شد و مردمان زیادی از هر سوی، برای دیدار شیخ و تجدید عهد با وی و استفاده دینی و علمی و حتی تفریحی راهی خانقاه‌ها می‌شدند. یکی از مهم‌ترین خانقاه‌های این دوره، خانقاه اردبیل است که به شیخوخیت شیخ صفی‌الدین اردبیلی (م ۷۳۵) آغاز شد و به تشکیل دولت صفوی انجامید؛ بنابراین طبیعی بود که دولت صفوی، بنای خود را بر پایهٔ قدرت خانقاهی و نیروهای اصلی آن که قزلباش نامیده شدند، استوار کند. آنچه به راحتی می‌توان از رخدادهای مربوط به تشکیل دولت صفوی، به دست آورد، آن است که صفویان قدرت سیاسی خویش را با کمک قزلباشان و صوفیان به دست آوردند و آن زمان که به قدرت سیاسی دست یافتند و تا دهها سال بعد، تنها پایگاه مستحکم آن‌ها همین گروه بودند.

نکته‌ای که به صورت جدی باید مورد بررسی قرار داد، توجه بدین نکته است که تصوف این دوره، دو منشأ تغذیهٔ مهم داشت: نخست قزلباشان ترک که وابسته به خانقاه شیخ صفی بودند و از مجموعهٔ میراث صوفیانهٔ دو تا چهار قرن پیش از آن بهره می‌بردند. قزلباشان و رهبران آن‌ها، پیش از تشکیل دولت صفوی به سرعت به صورت یک نیروی سیاسی و نظامی تبدیل شدند و میراث فکری چندانی از خود نگاه نداشتند. محفل آنان به مرور به توحیدخانهٔ خود دربار آن هم با محوریت شاه ادامه یافت و روز به روز، به ویژه پس از سلطنت شاه عباس اول ضعیف‌تر شد. دوم میراث علمی صوفیان در ایران و تا اندازه‌ای سایر نقاط جهان بود که می‌بایست بسیاری از روایات اخلاقی موجود در آثار شیعه را به آن ضمیمه کرد. تصوف از قرن هفتم به مرور در میان شیعه نفوذ کرده بود و طی قرن هشتم تا پایان نهم، این مذهب در ایران، به شدت از تصوّف تأثیر پذیرفته بود. شیخیان سرمداری و بعد مرعشی‌دو نمونهٔ روشن از این جریان شیعی خانقاهی بودند. همان‌گونه که تفکر افرادی چون ابن میثم بحرانی (م ۶۷۹) و سید حیدرآملی (م بعد از ۷۸۷) نشانگر تأثیر

حسینی در کتاب: بین التصوف و التشیع به نقد دیدگاه‌های وی پرداخته. [ترجمه فارسی این کتاب اخیراً توسط بنیاد پژوهش‌های اسلامی چاپ شده] دکتر شبیبی به دلیل آن که تفاوت روشنی نسبت به زمینه‌های تنوریک و جنبه‌های عملی و تاریخی قضیه نکرده، خواسته است تا تشیع را مهد تصوف نشان دهد و عمدتاً تأویلات عرفانی موجود برخی از آثار شیعی که به تبع روایات معصومین علیهم‌السلام بوده، با عرفان رسمی جامعهٔ تسنن مقایسه کرده است. وی با همین دیدگاه بدون توجه به اقدامات فقهای قبل از علامه مجلسی در برابر تصوف نوشته: با ظهور مجلسی و از آن تاریخ به بعد تصوف از تشیع جدا شد. (شبیبی، تشیع و تصوف، ص ۴۰۰)

پذیری عالمان شیعه، از تصوف بود. این میراث که بخشی از آن، از آن سنیان ایرانی صوفی و طبعا غیر متعصب بود، به دوره صفوی منتقل شد. ابزار اصلی این انتقال نظم و نثر فارسی بود که امکان دور کردن آن از این محیط به هیچ روی وجود نداشت.

تا آنجا که به دولت صفوی مربوط می شود، آنان به دلایل سیاسی و اعتقادی، به تدریج از عناصر ایرانی - یا به اصطلاح تاریخی تاجیکان - برای کارهای اداری و از فقها و علمای شیعه امامیه برای اداره امور دینی جامعه کمک گرفتند و آنان را در قدرت سیاسی سهیم کردند. نتیجه هر دو مسأله، کاهش نفوذ قزلباشان بود؛ اما طبیعی بود که خطر فقها برای صوفیان بیش تر از خطر تاجیکان بود. ظهور فقهای بزرگی چون محقق کرکی (م ۹۴۰) و بدست آوردن مقام دینی - سیاسی مهم شیخ الاسلامی توسط آنان، سبب شد تا جبهه فقاقت در برابر تصوف، موضع استواری به دست آورد و شکل رسمی بخود بگیرد.

علامه مجلسی در رساله‌ای که در ادامه خواهیم آورد، آوردن محقق کرکی را در ردیف اقدامات صوفی زدایی شاه اسماعیل می داند. حتی اگر قصد شاه اسماعیل یا طهماسب، از آوردن عالمان شیعه عرب، چنین نبود، اما در عمل، چنین نتیجه‌ای دست داد. آنچه در این ارتباط قابل توجه بود این که، مشایخ صوفیه به طور عمد و حتی آشکار، مذهب تسنن داشتند. شیعه شدن دولت صفوی، حتی با فرض پذیرش تصوف سنتی، قادر به تحمل این وضعیت نبود. بنابر این، قرار شد تا بقعه‌های مشایخ صوفیه را تخریب کنند. این تخریب همراه با از هم پاشیده شدن سلسل صوفیه بود که رقبای خانقاه شیخ صفی نیز به حساب می آمدند و به هر روی سنی بودند. حافظ حسین کربلایی (م ۹۹۷) در قرن دهم نوشته است: در زمان شاه جم شاه اسماعیل - انارالله برهانه - همه سلسل در هم شکست و قبور سلف ایشان را کردند تا به خلف خود چه رسد.^۱ نایب الصدر هم نوشته است: جناب شاه اسماعیل به خانقاه‌های مشایخ اهل سنت که می رسیدند، خراب می کردند.^۲ تخریب قبر منسوب به ابومسلم خراسانی در خراسان، با همین هدف صورت گرفت.^۳

از آن پس، یک تضاد در داخل حاکمیت جدید به وجود آمد؛ از یک طرف صوفیان بودند که شاه را مرشدکل تلقی می کرده و مراسم ویژه خویش را داشتند. از طرف دیگر فقیهان بودند که علاوه بر داشتن زمینه اجتماعی و شرعی در فقه، از سوی شاهان صفوی نیز تقویت می شدند. شاهان صفوی، به رغم انزوای صوفیان در نیمه دوم صفوی، تا به آخر

۱. کربلایی، روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، ص ۴۹۱

۲. نایب الصدر، (محمد جعفر شیرازی) طرائق الحقایق، (تصحیح دکتر محجوب، تهران، ۱۳۳۹) ج ۱، ص

۳. ابهری، انیس المؤمنین، ص ۱۸۲

نسبت به صوفیان روی خوش نشان می‌دادند؛ اما توان گفت که از همان ابتدا تمایل جدی به آنان نداشتند و به همین دلیل، روز به روز حدود قدرت آن‌ها را محدود کرده و نفوذشان را کاهش می‌دادند.

بخش دیگر مسأله، به اختلاف میان علما بر سر عرفان و تصوف بر می‌گشت. آنچه غیر قابل انکار بود این که، میراث عظیم تصوف ایرانی و غیر ایرانی، به دورهٔ صفوی انتقال یافته بود. ما در آغاز قرن یازدهم هجری، چهره‌های عالم بسیار برجسته‌ای را در ایران می‌شناسیم که میراث‌دار این جریان بودند. شیخ بهاء‌الدین عاملی (م ۱۰۳۰) نمونهٔ روشنی از این افراد بود که شریع و عرفان و فلسفه را درهم آمیخت. البته همهٔ افرادی که علاقه‌مند به این جریان بودند، اندیشهٔ واحدی نداشتند؛ اما از ظهور ملاصدرا در این دوره، و پیدایش حکمت متعالیه که تلفیقی از فلسفه و عرفان است، چنین به دست می‌آید که این جریان، بسیار نیرومند و مستحکم بوده است. در این مسیر حتی از اخباری‌هایی مانند ملا محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰) نیز می‌توان یاد کرد که در ادامه از او سخن خواهیم گفت.

درست در همین زمان، صوفیان بازاری که بقایای جریانات کهن صوفیان ایرانی بودند، هنوز در سطح عمومی فعالیت داشتند. همین افراد بودند که مورد مذمت شدید افرادی مانند ملاصدرا قرار گرفته و وی خود را متعهد به آن می‌دانست تا برای دفاع از عرفان، به محکوم کردن این جریان بپردازد. آثار وی از جمله آنچه در رسالهٔ *کسر اصنام الجاهلیه* آمده، شاهی بر برخورد وی با صوفیان بازاری است.

عالمانی که به عرفان نظری و فردی علاقه‌مند بودند، طبعاً به دلیل آن که در روش‌های معرفتی با عامهٔ متصوفه، هم‌روش بودند و نوع خاصی از الفاظ و مفاهیم قالب‌های بیانی و حتی رفتاری را به صورت مشترک با آنان به کار می‌بردند، از دید مخالفان تصوف، با صوفیان یکجا مورد حمله قرار می‌گرفتند. به علاوه، این قبیل عارفان نسبت به کسانی که صوفیان آن‌ها را از مشایخ خود تلقی می‌کردند، کسانی چون حلاج، غزالی و محیی‌الدین عربی، نمی‌توانستند بی‌علاقه باشند. از این جا بود که علمای ضد تصوف، به مرور بر ضد این قبیل عالمان نیز دست به اقدام‌های علمی و عملی زدند. در واقع، جریان تصوف و عرفان، از نظر مخالفان جریان واحدی بود که مراتب متعددی داشت؛ از عالم‌ترین افرادی که به عرفان نظری و تربیت فردی تکیه داشتند تا صوفیان بازاری که کشکول به دست و یاهو کشان در کوچه و بازار چرخش می‌کردند یا در خانقاه‌ها و توحیدخانه‌ها در محفل‌های ویژه فرقه‌های موجود، شرکت می‌کردند. از نظر مخالفان، مسیری که از اول آغاز می‌شد، در نهایت به تصوف بازاری می‌رسید. شیخ علی عاملی با اشاره به پیشینهٔ تصوف و این که در میان سنیان بوده نه امامیان، در تحلیل این که چگونه عالمان شیعه، از آنان متأثر شدند،

می نویسد:

زمانی که سیره صوفیه به امامی مذهببان رسید، ابتدا میان هسته و پوسته تفاوت می گذاشتند و بودند کسانی که به برخی از گفته‌های آنها متمایل گشته، قسمتی از محتوا را که خوب بود گرفته، پوسته را به کنار می نهادند. محتوایی که برگرفته شد، از کلام انبیاء و اوصیاء و دیگر علمای پرهیزگار پیرو آنان بود. آنان این مطالب را در نوشته‌های خود وارد می کردند تا حسن ظن نسبت به خود را برانگیزند؛ زیرا آن کلمات، ماندگی به سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام و امثال آن حضرت داشت. کم‌کم به تأویل آن عبارات، به طوری که موافق با مطالب آنها و مشرب آنان بود، پرداختند، و بودند کسانی که برخی از آن عبارات را برای تهذیب و تزکیه نفس و تطهیر آن گزینش می کردند؛ اما هدف مهم برای آنها همان پیمودن طریق شرع و گذران عمر بر آن اساس بود. کما این که هر کس حال جدّ من شهید ثانی و دیگر علمای حقه را ببیند، متوجه آن خواهد شد. کم‌کم کار به آن جا رسید که هرچه صوفیه می گفتند، عمل می شد و هر چه آنان اظهار می کردند، اینها گوش می کردند و لو این که بخشی را بشنوند، اما چگونگی آن را نشناسند، و کار به آن جا رسید که تنفر از شرع و اهل آن پیدا کرده و در دسته صوفیه وارد شدند.^۱

این تحلیل، نشان می دهد که علمای ضد تصوف، براین باور بودند که همان آشنایی با کلمات مشایخ صوفیه، حتی اگر در آغاز، به قصد عمل به شرع باشد، در نهایت به تنفر از شرع می انجامد. لذا بود که با این دسته از علمای شیعه که بسیاری از آنان مقید به شرع نیز بودند، اما نوشته‌هایشان حال و هوای نوشته‌های غزالی و محیی الدین عربی را داشت، مخالفت می کردند.

البته صوفی‌گری دوره صفوی، به سرعت خودش را با مسأله تولی و تبری هماهنگ کرد و تشیع را به عنوان یکی از ارکان خود پذیرفت. این حرکت تا آن جا رسید که صوفیان این دوره، نه تنها معتقد به هماهنگی تشیع و تصوف بودند که اساساً صوفیان واقعی را شیعه واقعی معرفی می کردند. چنان که یکی از مؤلفان صوفی، فصلی از کتاب خود را چنین عنوان گذاری کرد: «در این که صوفی نمی تواند سنی باشد».^۲ شاه اسماعیل نیز در همان اوان گفته بود: صوفی‌گری وقتی نزد ما مقبول خواهد بود که لعن بر اعدای امیرالمؤمنین علیه السلام نموده، تولی به ائمه معصومین علیهم السلام نمایند.^۳

دولت صفوی، برای مدتی سیاست تلفیق تصوف و تشیع را دنبال کرد؛ اما ادامه این

۱. ذوالفقار، الاربعین فی مطاعن المتصوفین، نسخه ۴۵۷۸ مرعشی، نقل از شیخ علی، برگ ۸۶

۲. بنگرید: رساله‌ای خطی در تحقیق در تصوف، فهرست کتابخانه ملی، ج ۶، ص ۶۴۴.

۳. عالم آرای صفوی، ص ۵۶۰.

حرکت، با برخوردی که مخالفان تصوف کردند، با دشواری روبرو شد. البته مخالفت تنها در زمینهٔ مسائل فکری نبود، از نظر سیاسی نیز، با قلع و قمع قزلباشان توسط شاه عباس اول، آن هم در زمانی که قزلباشان سخت به جان یکدیگر افتاده بودند، نوعی زمینهٔ سیاسی برای انحلال طایفهٔ قزلباش و طبعاً حامیان اصلی تصوف فراهم گردید. با این حال، باید توجه داشت که تصوف تنها در صورت قزلباشی آن نبود که با نابودی یا تضعیف آن از میان برود؛ بخش عمده‌ای از آن به صورت یک جریان فکری در میان دسته‌ای از عالمان برجستهٔ شیعه در این دوره بود.

جریان ضد تصوف، که به طور عمده از سوی علمای عرب مقیم اصفهان دنبال می‌شد، به طور نیرومند در برابر صوفیه موضع گرفت. هر مقدار که به اواخر قرن یازدهم نزدیک می‌شویم، این جریان فعال‌تر شده و با استناد به تلاش‌هایی که از زمان محقق کرکی، یعنی عصر نخست صفوی بر ضد تصوف شده بود، به تألیف کارهای جدیدتر پرداخته و مبارزاتش را آشکارتر ادامه می‌دهد. یکی از اهرم‌های اصلی این جریان، مبارزه با تصوف، به عنوان یک جریان سنی است. خواهیم دید که در بسیاری از آثار که در رد بر صوفیان نگاشته شده، به ارتباط آن با مشایخ سنی که برخی مواضع ضد شیعی روشنی در تاریخ داشته‌اند، تصریح شده است.

علمای شیعه در قرن دهم و مسألهٔ تصوف

گفته شده است که جنبش ضد صوفی‌گری، در دروهٔ شاه طهماسب (۹۳۰ - ۹۸۴) آغاز شده است. شاهد این نظریه فعالیت محقق کرکی (م ۹۴۰) شخصیت محبوب شاه طهماسب و نخستین عالم مقتدر شیعه در دورهٔ صفوی در این زمینه است. در این که آیا محقق کرکی فعالیت ضد صوفی داشته است یا نه، می‌بایست تحقیقات بیش‌تری صورت گیرد. در این باره، آمده است که وی کتابی با عنوان *المطاعین المجرمیه فی ردِّ الصوفیه* نوشته است. از آن جا که این اثر از میان رفته است، نسبت به محتوای آن واقف نیستیم و بنابراین نمی‌دانیم که محقق کرکی در این کتاب، چگونه با تصوف روبرو شده است. تنها یکی از شاگردان محقق، بخش‌هایی از این کتاب را نگاه داشته است. وی محمد بن اسحاق ابهری است که دو کتاب با عنوان *انیس المؤمنین* در تاریخ امامان و *منهج الفاضلین فی معرفهٔ الائمة الکاملین* در بارهٔ امامت نگاشته است. در حال حاضر، نسخه‌ای از *انیس المؤمنین* در کتابخانهٔ مسجد گوهرشاد مشهد موجود است که محقق کرکی تقریظی بر آن نوشته است.^۱ یک پرسش مهم این است که آیا در عنوان کتاب محقق، پسوند «فی ردِّ الصوفیه» بوده

۱. فاضل، محمود، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ جامع گوهرشاد، ج ۴، ص ۱۹۲۷

است یا نه. ابهری در هفت مورد نام این کتاب را تنها با عنوان *مطاعن المجرمیه* آورده است.^۱ به علاوه، تمامی موارد نقل شده مربوط به ابومسلم و ابومسلم‌نامه‌خوانی است که ما حکایت آن را به تفصیل در نوشتار «قصه خوانی در دوره صفوی» آورده‌ایم. بنابر این، به گمان قوی، و بر اساس آنچه که موجود است، نمی‌توان به صراحت کتاب محقق را رد بر صوفیه دانست. البته، این نکته پذیرفتنی است که کار ابومسلم‌نامه‌خوانی تا اندازه‌ای کار صوفیان بوده و آنان این قبیل داستان‌ها را در طول قرن هفتم تا نهم بازسازی می‌کرده و برای مردم می‌خواندند؛ اما به هر روی، ردّیه‌نویسی بر ضد ابومسلم یا قصه خوانی، نمی‌تواند به صراحت رد بر صوفیه دانسته شود.

آنچه متفاوت با تلقی پیشگفته است، مطلبی است که شیخ حر عاملی (م ۱۱۰۴) در کتاب *الاثنا عشریة فی الرد علی الصوفیة* آورده است. وی می‌نویسد: شیخ علی در این کتاب اخبار زیادی در رد بر صوفیه و کفر آنان آورده و بحث‌های عقلی متعددی در اثبات این معنا، کرده است.^۲ از عبارت او آشکار است که وی کتاب کرکی را ندیده است. گفتنی است که وی نیز تنها از *المطاعن المجرمیه* یاد کرده و پسوند «فی الرد علی الصوفیه» را همراه آن نیاورده است. شیخ حُرّ اشارتی دیگر نیز به نقل از کتاب فرزند محقق - که در ادامه از آن نقل خواهیم کرد - به *المطاعن المجرمیه* دارد. فرزند محقق با یاد از کتاب پدرش، نوشته است که «پدرم به نقل از ثقات امامیه، در کتابش *المطاعن المجرمیه*، در رد حلاج اخبار زیادی آورده است».^۳ در این صورت، این تنها شاهد ما بر این است که کتاب محقق، مطالبی در رد بر حلاج نیز داشته است. گفتنی است که میرلوحی نیز در رساله *سلوة الشیعة* از کتاب *المطاعن المجرمیه* یاد کرده است.^۴

از روزگار محقق کرکی که بگذریم، فرزند وی شیخ حسن، کتابی با عنوان *عمدة المقال فی کفر اهل الضلال* داشته است که مع الاسف تاکنون از آن آگاهی به دست نیامده است. این رساله در دوره اخیر صفوی در دسترس عالمان بوده است. افندی پس از معرفی مؤلف می‌نویسد، این شیخ کتابی با عنوان *عمدة المقال فی کفراهل الضلال* دارد که در آن در باره اهل سنت و قدح صوفیان سخن گفته و نسخه‌ای از آن نزد ما موجود است که آن را به نام شاه طهماسب صفوی تألیف نموده و در سال ۹۷۲ در مشهد به انجام رسانده است.^۵ این کتاب،

۱. ابهری، انیس المؤمنین، صص ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸.

۲. عاملی، شیخ حر، الاثنا عشریة فی الرد علی الصوفیة، ص ۵۰؛ افندی، ریاض، ج ۳، ص ۴۴۷.

۳. عاملی، شیخ حر، الاثنا عشریة، ص ۵۱.

۴. میرلوحی، سلوة الشیعة، (میراث، دفتر دوم)، ص ۳۵۱.

۵. افندی، همان، ج ۲، ص ۲۶۰.

همچنین در اختیار شیخ علی بن محمد بن حسن بن شهید ثانی (م ۱۱۰۳) بوده و از آن مطلبی در رسالهٔ *السهام المارقة* نقل کرده است.^۱ شیخ حر عاملی، به رغم آن که در *امل الامل* از وی یاد نکرده، در کتاب *الاثناعشریه* خود از آن یاد کرده و عبارتی از آن را با واسطه که کسی جز شیخ علی عاملی نیست، نقل کرده است. این همان نقلی است که شیخ حسن، مطلبی را از کتاب پدرش *مطاعن المجرمیه* نقل کرده و پیش از این، به آن اشاره کردیم.^۲ حدس قوی آن است که دست کم، بخش عمدهٔ کتاب *عمدة المقال* در بارهٔ اهل سنت است و به مناسبت به صوفیه، آن هم صوفیهٔ سنی پرداخته و برخی از عقاید آنان را نقد کرده است. مطلبی که شیخ حر از آن نقل کرده، بحث وحدت وجود و حلول خداوند در ابدان عارفان است. پس از آن این نکته را که صوفیه عده‌ای را به عنوان اولیاء معرفی کرده، طریقهٔ آنان را پیروی می‌کنند، مورد حمله قرار داده، آنان را «رؤوس الکفرة الفجرة و عظماء الزنادقة و الملاحدة» نامیده، برای مثال از حلاج و بایزید بسطامی یاد کرده است.^۳ میرلوحی نیز در رسالهٔ *سلوة الشیعة* از *عمدة المقال* یاد کرده است.^۴

یک نکته را باید در نظر داشت و آن این که عالمان و فقیهان این عهد، در مجموع اندیشهٔ ضد صوفیانه یا عارفانه نداشتند. امیرمعزالدین اصفهانی که فقیهی ارجمند و از شاگردان محقق کرکی بود، سالها در منصب صدارت با بدعت‌ها و فسق و فجور مبارزه کرده و در عین حال، غزل‌های جانانه‌ای می‌سرود که از آن جمله است:

به پیش ماه رخت، آفتاب یعنی چه	به پیش خال و خطت، مشک ناب یعنی چه
درون حلقهٔ زلف تو رخ‌نمایان است	و گرنه در دل شب آفتاب یعنی چه
خیال نرگس مستت زهوش می‌بردم	و گرنه با دل پر درد خواب یعنی چه
عرق به روی تو هر کس که دیلمی گوید	به روی آتش سوزان حباب یعنی چه ^۵

در بارهٔ سید حسین مجتهد کرکی، دختر زادهٔ محقق کرکی نیز گفته شده است که تمایل به تصوف داشته است.^۶ در همین دوره، شیخ حسین بن عبدالصمد، پدر شیخ بهایی نیز تمایلات صوفیانه داشته و از مشایخ صوفیه ستایش می‌کرد.^۷

۱. نسخهٔ مرعشی، ش ۱۵۷۶، برگ ۱۸

۲. عاملی، شیخ حر، الاثناعشریه، ص ۵۱

۳. همان، ص ۵۱

۴. میرلوحی، سلوة الشیعة، ص ۳۵۱

۵. قمی، قاضی احمد، خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۳۱۴

۶. افندی، همان، ج ۲، ص ۶۷

۷. افندی، همان، ج ۲، ص ۱۱۴

عارفان فقیه ضد صوفی

چراغ تصوف ایران در پایان قرن دهم، به آرامی رو به خاموشی رفت و زوال آن به طور جدی مطرح شد. شهرهای پرخانقاهی چون تبریز یا یزد، در قرن یازدهم، از خانقاه تهی شده و جای خانقاه‌ها را مساجد و تکایا و حسینیه‌ها گرفت. به نوشته کیانی: «از مطالب کتاب جامع مفیدی [که در حدود ۱۰۸۰ تألیف شده] چنین استنباط می‌شود که موضوع مسلک تصوف و مسأله خانقاه سازی از قرن دهم دچار فترت گردیده و در زمان مؤلف، کاملاً از رونق و رواج بازمانده و فقط جماعت خانه‌هایی وجود داشته که سالکان در آن‌ها به تلاوت قرآن مشغول بوده‌اند.»^۱ در جامع مفیدی آمده است: در این اوقات، بنابر جهاتی که خامه فصاحت قرین را یارای اظهار و بیان کشف گفتار حقایق آن نیست، عمارات روی به خرابی آورده... و رسم راتبه و صادر و وارد از خوانات و مزارات متبرکه برافتاده.»^۲

قرن یازدهم، قرن عرفای غیر حزبی یا به تعبیری غیر صوفی و غیر وابسته به سلاسل صوفیه است؛ در عین حال، هنوز مقابر برخی از آنان نیز توجه می‌شود. کما این که قبر بابارکن الدین، یعنی رکن الدین مسعود بن عبدالله بیضاوی (م ۷۶۹) در اصفهان در دوره شاه عباس اول ترمیم شد، گرچه یک سال بعد از درگذشت او به اتمام رسید.^۳ به علاوه، آن چنان که مجلسی دوم به نقل از شیخ بهایی آورده، وی شاه عباس را بر سر قبر بایزید بسطامی برده است؛ گرچه در آنجا میان یک عالم ضد صوفی و شیخ بهایی، در باره بسطامی بحثی درگرفت، اما به هر حال، شاه عباس قبر بایزید را زیارت کرد.^۴ طبیعی است که در مواردی که ممکن بود تا به نوعی صاحب مقبره، به نوعی به تشیع متصل شود، احترام به آن و زیارتش آسان‌تر می‌بود. برای مثال می‌توان به بقعه شیخ ابومسعود رازی اشاره کرد که بر اساس داستان‌های افواهی، محدثی جانبدار امام علی علیه السلام بوده است.^۵

بسیاری از عارفان اصفهان تا زمان شاه عباس دوم، همچنان مورد احترام بودند و حتی امکاناتی از سوی شاه در اختیار آنان گذاشته می‌شد. به نوشته وحید قزوینی، شاه عباس دوم «در این وقت منزل پیشوای سالکین و محیی مراسم حکمای متألهین ملارجب علی تبریزی و رمز شناس مفاسد و مصالح، درویش محمد صالح لنبانی را به نور قدوم سعادت لزوم، رشک باغ جنان و روضه رضوان فرمودند و هر یک را به انعامات ظاهر و فیوضات باطن سرمایه

۱. کیانی، تاریخ خانقاه در ایران، ص ۲۲۵

۲. جامع مفیدی، ج ۳، ص ۵۷۷ به نقل از کیانی، تاریخ خانقاه در ایران، ص ۲۶۲

۳. بنگرید: هنرفر، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، ص ۴۹۵

۴. این نقل تاریخی در رساله «اصول فصول التوضیح» که در ادامه همین نوشتار چاپ شده، آمده است.

۵. هنرفر، همان، صص ۳۵۳-۳۵۸

توانگری بخشودند ... یک دو نوبت به منزل حکمای مزبور تشریف ارزانی فرموده صحبت داشتند و یک دو نوبت درویش مجنون و همچنین ملارجب علی و درویش محمد صالح را طلب داشته، از خاک برداشتند و در اوقاتی که عزم صحبت درویشان می نمودند، حکم به احضار مجتهد الزمانی مولانا محمد محسن کاشی که سالک طریقین و مست نشأتین است، می فرمودند و در مجلسی که با درویشان افطار نمودند، ملا محمد علی مشهدی^۱ نیز که از واقفان اسرار و محرمان استار است، به شرف مجالست سرفرازی یافت.^۲ همو در جای دیگری خبر «تشریف بردن اعلی حضرت جهان بانی به منزل ملارجب علی و بقعه درویش صالح لبنانی» را آورده است.^۳ همچنین خبر از بنای تکیه فیض برای صوفیان داده، محل آن را «باغ مرحوم محراب خان والد عالی جاه قورچی باشی که بر کنار رود زنده رود واقع» است، اختصاص داد تا صوفیان «حین ذکر و وجد و حال، در اصل گنبد اجتماع نمایند».^۴ گویا این تکیه در زمان شاه سلطان حسین، ویران گردیده، درویشان آن، از اصفهان آواره شدند.^۵

به جز کتاب *حدیقه الشیعه* که منسوب به مقدس اردبیلی است، و دربارهٔ نسبت آن به وی - یا دست کم بخش رد تصوف آن - از قرن یازدهم تا کنون چون و چرا فراوان بوده است،^۶ از قرن دهم موضع رسمی ضد صوفی که به صورت یک کتاب یا بخش مهمی از یک کتاب برجای مانده باشد، تا کنون معرفی نشده است. در برابر، جریان دیگری در این دوره، به انتقاد از تصوف می پردازد که به نظر ما، به رغم علاقه اش به تصوف، در آمد حرکت های ضد صوفیانه دورهٔ اخیر صفوی است. بنابراین پیش از این که این خط، یعنی خط ضد تصوف دنبال شود، لازم است این حرکت جدید را که مربوط به نیمهٔ نخست قرن یازدهم است، مورد بررسی قرار دهیم.

حرکت یاد شده، چنین است که جمعی از عالمان عارف مسلک دورهٔ میانی صفوی،

۱. به احتمال، وی همان است که در مشهد گفته بود که فیض کاشانی مجلس سماع دارد؛ و فیض در پاسخ کسی که در این باره از وی پرسش کرده بود، نامه ای نگاشت. در بحث «فیض و تصوف» در این باره سخن گفته ایم.

۲. وحید قزوینی، عباس نامه، ص ۲۵۵

۳. همان، ص ۳۲۱

۴. همان، ص ۲۵۶

۵. نصف جهان در تعریف اصفهان، ص ۱۸۳ به نقل از: کیانی، همان، ص ۲۶۴

۶. شیخ حر در الاثناعشریه (ص ۳۰، و نک: ۵۱) در بارهٔ تشکیک در انتساب این کتاب مفصل بحث کرده و کوشیده است تا نسبت آن را به مقدس اردبیلی ثابت کند. و نیز بنگرید: تدین، مهدی، حدیقه الشیعه یا کاشف الحق، مجله معارف، سال دوم، شماره ۳، صص ۱۰۵ - ۱۲۲. و مقدمهٔ چاپ جدید حدیقه الشیعه، صص ۳۲ - ۶۳ (به کوشش صادق حسن زاده، قم، انصاریان، ۱۳۷۷)

همزمان با دفاع از شرع و روش‌های عرفانی و اخلاقی، شروع به انتقاد از صوفیه بازاری کردند. چنین اقدامی، می‌توانست نوعی مقابله با انتقادهای شدیدتری باشد که عالمان ضد صوفی با بهانه قرارداد کارهای صوفیان بازاری، بر این قشر وارد می‌کردند. این قبیل انتقادات، از قدیم میان مشایخ صوفیه رایج بوده، هر بار که میان صوفیان حرکت جدیدی آغاز می‌شد، باب انتقاد نسبت به سایر صوفیان و رفتار آنان گشوده می‌شد. برای مثال می‌توان از این شعر مولانا یاد کرد که می‌گوید:

صوفیئی گشته به نزد این لثام
حرف درویشان بسی آموختند

الخیاطه و اللواطه والسلام
منبر و محفل بدو افروختند

در این دوره، شماری از عالمان که به مسائل عرفانی علاقه‌مند بودند، شروع به انتقاد از صوفیان کردند. این خط تا آخر صفوی ادامه داشته و کار به جایی می‌رسد که رهبران برخی از سلسله‌های صوفی، برای این که از قافله انتقاد عقب نمانده، خود را عارف معرفی کنند نه صوفی بازاری، شروع به انتقاد از رفتارهای اجتماعی صوفیان می‌کنند.

در این انتقادات، خانقاه شیخ صفی یک استثنا به شمار آمده و حتی ضد صوفی‌ترین عالمان، به نوعی بر خود لازم می‌دیدند تا از شیخ صفی الدین اردبیلی که جد شاهان صفوی بود، دفاع کنند. اما از این که بگذریم، انتقادهای فراوانی در آثار عالمان عارف این دوره دیده می‌شود. برای نمونه باید به شیخ بهایی (م ۱۰۳۰) اشاره کرد. مثنوی *نان و حلّوای شیخ بهایی* نشانگر اعتقاد وی به اندیشه‌های عرفانی است.

علم رسمی سر به سر قیل است و قال
علم نبود غیر علم عاشقی

نه از او کیفیتی حاصل نه حال
ما بقی تلبیس ابلیس شقی

ایها القوم الذی فی المدرسه
کلّ ما حصّلتومه وسوسه

اما همین شیخ بازی‌های صوفیانه و جبهه‌پوشی‌های فریبکارانه را نیز مورد انتقاد قرار می‌دهد و در همان مثنوی می‌گوید:

این مقام فقر خورشید اقتباس
کی شود حاصل کسی را در لباس

زین ردا و جبّهات ای کج نهاد
این دو بیت مثنوی آمد به یاد

ظاهر ت چون گور کافر پر حلال
وز درون، قهر خدا عزوجل

از برون، طعنه زنی بر بایزید
وز درونت ننگ می‌دارد یزید^۱

شیخ همزمان با اعتقاد عمیقش به عرفان و روش‌های کشف و شهود و علاقه شدیدش به مفهوم زهد، با تألیف *جامع عباسی* و داشتن منصب شیخ الاسلامی در اصفهان، آن هم برای

۱. نفیسی، سعید، کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهایی، ص ۱۷۱

معروف‌ترین شاه صفوی، یعنی شاه عباس، نشان داد که به فقه و شریعت اعتقاد کامل دارد^۱ و خود نیز لباس فقیه زمان یا به اصطلاح عنوان **مجتهدالزمانی** را به دوش می‌کشد؛ اما در عین حال، وارث آن گرایش عارفانه است که آن را به نسل بعد از خود منتقل می‌کند. گفتنی است که نقل حدیثی توسط شیخ بهایی در **کشکول** سبب شده است تا شیخ حر بر موضع شیخ بهایی به عنوان یک ضد صوفی تأکید ورزد که البته قدری تند می‌نماید.^۲

صدرالدین شیرازی (۹۷۹ - ۱۰۵۰) معروف به ملاصدرا شاگرد میرداماد و شیخ بهایی، بنیانگذار نگرش فلسفی معروف به حکمت متعالیه که جهت‌گیری عمدهٔ آن تلفیق عرفان و فلسفه و حدیث است، در موارد متعددی به صوفیان حمله کرده است. وی سخت جانبدار عرفان است و در بسیاری از آثار خود، بر منکران معارف یقینیه و عالمان ظاهری حملات سخت دارد. در جایی می‌نویسد: و همچنین اند جمعی که انکار علوم حقیقیه و معارف یقینیه می‌نمایند و مذمت طریق اهل حقیقت و عرفان می‌نمایند و تحسین شیوهٔ تن پرستان و جاهلان، بنابر تعارف اصلی و تناسب و تشابه **جِبَلِّی**، که نفوس معطله و عبدهٔ الههٔ هوا و عبادهٔ هیاکل و اصنام دنیا و تبعه و خدمهٔ شیاطین و اهل بدع و أهوا را با هم می‌باشد، می‌کنند.^۳

وی برای این که بر اعتبار فقیهان بیش‌تر لطمه زند، می‌گوید که اساساً لفظ فقه «در ازمنهٔ سابقه» «بر علم طریق آخرت و معرفت نفس و دقایق آفات و مکاید و امراض وی و تسویلات و غرور شیطانی فهم نمودن و اعراض نمودن از لذات دنیا و اغراض نفس و هوا و مشتاق بودن به نعیم آخرت و لقای پروردگار و خوف داشتن از روز شمار» اطلاق می‌شده است، و «اکنون پیش طالب علمان این زمان، فقه بر استحضار مسائل طلاق و عتاق و لعان و بیع و سلّم و رهانت و مهارت قسمت مواریث و...» اطلاق می‌شود.^۴

اما همین شخص، صوفیان بازاری را مورد حمله قرار می‌دهد؛ و دلیلش، حملات فقیهان به صوفیان آنچنانی است که سر و وضعشان کاملاً گویای صحّت بسیاری از این انتقادهاست. افراط در این برخوردها، ملاصدرا را از فقیهان خشمگین کرده، آنان را به

دنیاداری و اختلاف افکنی متهم می‌کند:

این گروهی که نو رسیدستند	عشوۀ جاه و زر خریدستند
سرباغ و دل و زمین دارند	کی سر شرع و عقل و دین دارند
از ره شرع و شرط برگشته	تشنهٔ خون یک دگر گشته

۱. بنگرید: عباس، دلال، بهاءالدین العاملی، صص ۵۸۱-۶۰۶

۲. عاملی، شیخ حر، الاثناعشریة، صص ۱۶، ۵۳

۳. شیرازی، صدر المتألهین، رسالهٔ سه اصل، ص ۹۰

۴. شیرازی، سه اصل، ص ۹۹-۱۰۰

پس روان کرده از هوا قرقر کین فلان ملحد این فلان کافر^۱

ملاصدرا در زمان خویش، احساس می‌کرده است که عرفان در حال نابودی است. ممکن است که خطر در ظاهر تا این اندازه جدی نبوده، اما به هر روی، آنچه که پس از درگذشت وی رخ داد، ثابت کرد که عرفان و تصوف، با دشواری‌های زیادی روبرو خواهد شد. ملاصدرا در پایان رساله جبر و تفویض^۲ می‌گوید: این رساله را در زمانی نگاشتم که کسب علوم الهی، عیب و عار شده و افراد با انکار معارف حقیقیه، به مقام و منصب می‌رسند و نزدیک است که اهل علم توحید از تمامی بلاد محو شوند.^۳ در افراط او نسبت به زمانش نباید تردید کرد؛ چه آموزش فلسفه حتی تا آخرین دهه دولت صفوی، همچنان بیش‌ترین وقت را پس از فقه، از طلاب علوم دینی می‌گرفت.^۴

ملاصدرا همزمان با داشتن گرایش عرفانی، کتابی با عنوان کسر اصنام الجاهلیه^۵ نوشته است که به قیاس رساله سه اصل که در آن به انتقاد از علما و فقها پرداخته بود، این بار به انتقاد از صوفیه پرداخته است. وی با قلم تندی که به طور منحصر در اختیار اوست، به بدگویی از صوفیان بازاری و مشایخ دروغین و بازیگر می‌پردازد. برخی عنوان فی کفر جماعه الصوفیه را ادامه نام کتاب دانسته‌اند.^۶ گرچه در عنوانی که مؤلف در پایان مقدمه خود به کتاب داده، این تعبیر نیامده است، اما از برخی از قرائن از جمله تعبیر «مذهب التحقیق و مشرب الزندیق»^۷ می‌توان تعبیر افزوده را منطبق با نگرش او در تألیف این اثر دانست. وی در مقدمه اشاره به گروه فراوانی دارد که به شط‌حیات و کشف و کرامات بی پایه روی آورده، از تعلیم عرفان و علم خودداری می‌ورزند. وی این گروه را کسانی می‌داند که بدون دانش، خود را وارد چله نشینی کرده، لباس صوفیان پوشیده و شروع به بیعت گرفتن از مریدان می‌کنند. اشکال دیگر اینان، پناه بردن به شعبده و حیل‌هاست که برای جمع آوری مشتری صورت می‌گیرد.^۸ وی در انتهای مقدمه، این مشکلات را انگیزه وی برای تألیف این کتاب

۱. شیرازی، سه اصل، ص ۱۰۰

۲. شیرازی، صدرالدین محمد، جبر و تفویض، تحقیق سید محمدعلی روضاتی، اصفهان، ۱۳۴۱

۳. همان، ص ۱۴

۴. بنگرید بحث «حیات فرهنگی و سیاسی ایران در قرن دوازدهم هجری» و نیز مقاله «علی قلی جدید الاسلام کشیش مسلمان شده دوره اخیر صفوی» در همین مجموعه.

۵. شیرازی، صدرالدین محمد، کسر اصنام الجاهلیه، به کوشش محمدتقی دانش پزوه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰

۶. شیرازی، صدرالدین، مثنویات، مقدمه فیضی، صص ۷۵-۷۶

۷. شیرازی، کسر اصنام الجاهلیه، ص ۱۸

۸. همان، ص ۸

یاد کرد. ملاصدرا در مقدمه و مقالات چهارگانهٔ کتاب، مباحث مختلفی را در افشای وضعیت این گروه مطرح کرده است. آنچه از نظر وی مهم است، این که، پیش از شروع به ریاضت و مجاهده با نفس، لازم است تا شخص علم و دانش کافی فراگیرد. به نظر وی، کسانی که در زمان وی در مقام «ارشاد و خلافت» نشسته‌اند، بیش‌ترشان، بلکه همه‌شان، احمق‌های جاهل به روش‌های معرفتی و ارشادی هستند.^۱ بیش‌تر چیزهایی که در این زمان، متصوفه به آن روی آورده و واعظان عوام به آن سرگرم هستند، «کلمات مزخرفهٔ شعریه» است؛ آن هم اشعاری که در وصف عشق و جمال معشوقان و شمائل محبوبان و شادی وصال و الم فراق آنهاست.^۲ وی فصلی خاص را نیز به بطلان شطحیات متصوفین اختصاص داده است؛ مطالبی که در شناخت وضعیت صوفیان این دوره بسیار بسیار با ارزش است. در اینجا حمله‌ای نیز به فقیهان دارد: چگونه می‌توان نام فقیه را بر کسی که نزد حکام و سلاطین ظالم رفته و با فتاوی باطل خود آنان را کمک می‌کند، اطلاق کرد.^۳ وی افرادی را که با سفسطه و تقلید از اقوال حکما خود را شبیه به حکما و عرفا در آورده‌اند، مانند حیوانات تقلیدگری چون میمون و طوطی و با بچه‌هایی می‌داند که ادای بزرگترها را در می‌آوردند.^۴

فغان ز ابلهی این خران بی دم و گوش که جمله شیخ تراش آمدند و شیخ فروش
شوند هر دو سه روزی مرید نادانی تهی ز دین خود و خالی از بصیرت و هوش
وی می‌افزاید: بیش‌تر کسانی که در صوامع می‌نشینند تا با انگشت به آنان اشارت شود، یا در خانقاه‌ها می‌نشینند تا به زهد و کرامت شهرت یابند، احمق ناقص ملعون هستند.
نکتهٔ قابل ملاحظه، شیفتگی این قبیل عارفان به اندیشه‌های غزالی است که در نهایت نسخه‌ای شیعی از آن توسط فیض کاشانی آماده شد؛ اما پیش از آن، کتاب یاد شده، همواره مورد توجه عارفان شیعه در ایران بود. از جمله، شاه صفی از ملاصدرا خواسته بود تا این کتاب را به فارسی درآورد. علی نقی کمره‌ای که آن زمان قاضی شیراز بود، با ستایش از ملاصدرا، درخواست شاه را برای ترجمهٔ اثر یک سنی مورد انتقاد قرار داده است. وی حتی، در آمیختن آن را با معارف اهل بیت - کاری که اندکی بعد فیض انجام داد - را نیز نادرست شمرد.^۵

۱. همان، ص ۲۳

۲. همان، ص ۲۷

۳. همان، صص ۳۲، ۹۲-۹۳

۴. همان، ص ۱۰۳

۵. بنگرید به گزارش ما از کتاب همم الثواقب کمره‌ای در همین مجموعه با عنوان گزارش اندیشه‌های

نمونه دیگر این قبیل انتقادات را در کتاب **سراج السالکین** می‌توان یافت که به نام شاه عباس و امام قلی خان در سال ۱۰۳۱ نوشته شده و شرحی بر یک رساله اعتقادی است. در این کتاب، با وجود آن که سبک آن عرفانی است، از صوفیان زمان نکوهش شده است.^۱

محمد تقی مجلسی و تصوف

یکی از شاگردان شیخ بهایی، **ملا محمد تقی مجلسی** (م ۱۰۷۰) است که بیش از استاد به اخبار و احادیث گرویده و به همین دلیل، خود را یکی از عوامل مهم نشر حدیث یا اخبارگرایی در ایران دانسته است. وی به پیروی از استاد، علائق زاهدانه و اعتقاد به کشف و کرامات را حفظ کرده و از این دست مطالب، در آثار خود، به طور جسته گریخته آورده است. ما نمونه‌هایی از آن را در مروری که بر کتاب **لوامع صاحبقرانی** با عنوان مسائل دینی و فرهنگی دوره صفوی از زبان مجلسی داشتیم، و در همین مجموعه چاپ کردیم، آورده‌ایم. مطالب یاد شده، اعتقاد وی را به کشف و شهود که یکی از ویژگی‌های مهم فکری عارفان است، نشان می‌دهد.

شخصیت مجلسی اول، شخصیتی شناخته شده بوده و علایق او به معنویات و عرفانیات، برای بسیاری قابل درک بوده است. خوانساری با یاد از این که فیض از طرف عالمان ضد صوفی مورد انتقاد بوده است، می‌نویسد: علامه مجلسی توجهی به این مسأله نداشت؛ زیرا فیض را با پدر خویش هم‌مشرّب می‌دانست.^۲ عبدالکریم گزی هم نوشته است: به هر حال، آخوند ملا محمد تقی اهل ریاضت و عبادت و فکر و ذکر^۳ بوده، «اربعین‌ها ریاضت کشیده و با صوفیه هم ارتباطی داشته که صوفیه او را از خود می‌دانند و سلسله سند به او می‌رسانند.»^۴ و نیز می‌نویسد: «و رساله حدیقه فارسی، در مسأله عملیه برای عوام نوشته که طریق احتیاط هم دست داده است و تاکنون هم نزد بعضی از عرفا و صوفیه شیعه عمل به او می‌نمایند.»^۴ پس از آن می‌نویسد: «ولی مرحوم آخوند ملا محمد باقر - ولد او - نوشته که صوفی نبودند، و به جهت مصلحت وقت و شرع با آن‌ها مخالطه داشتند، و باید همین نحوها باشد.»^۵ آقا احمد کرمانشاهی (م ۱۲۴۳) هم نوشته است: بعد از اوان تحصیل، مدتی در نجف اشرف در مقام مهدی علیه السلام به ریاضت مشغول شد، و در کسب

سیاسی یک عالم دوره صفوی.

۱. بنگرید: مقدمه کسر اصنام الجاهلیه، (از دانش پژوه) ص ۶

۲. خوانساری، روضات الجنات، ج ۶، ص ۸۲

۳. گزی، تذکره القبور، ص ۶۶

۴. همان، ص ۷۴

۵. همان، ص ۶۶

اخلاق و تهذیب باطن به حدی کوشید که به تصوف متهم گردید.^۱ میرزا حسین نوری نیز شواهدی در بارهٔ علایق و تمایل آخوند ملامحمد تقی مجلسی به تصوف آورده است و در عین حال، آنچه را علامه مجلسی در تبرئه پدرش از انجام اعمال صوفیان درویش خصلت آورده، تأیید کرده است. وی با اشاره به تهذیب نفس و روایات مربوط به آن، کار آخوند را در این جهت دانسته، نه عمل به آنچه که میان صوفیان معمول بوده است. وی ارتباط اولیه او را با تصوف که متوجه همین هدف بوده آورده و *رسالهٔ سیرو و سلوک* و نیز برخی اشعار وی را که حاکی از این گرایش اولیه اوست، ذکر کرده^۲ و با این همه، او را از تصوف تبرئه کرده است.^۳ گفتنی است که رساله‌ای نیز با عنوان *مجاهده* از محمد تقی مجلسی در درست است که در بارهٔ ریاضات و عبادات بوده و عبارت نخست آن چنین است: ... و بعد چون بنای ایقان و ایمان بر ریاضات و مجاهدات است ... و شکی نیست که مراد از این مجاهده، مجاهدهٔ اکبر است...^۴

تنکابنی نیز نوشته است که مردم، و ثوقی به آخوند محمد تقی مجلسی نداشتند و وی را داخل در سلک صوفیه می‌شمردند، تا آن که آخوند ملامحمد باقر مجلسی پا به عرصه آمد و او به پدرش و ثوقی پیدا کرد، در آن وقت مردم نیز و ثوق پیدا کردند.^۵ ممکن است این نکته اشاره به فضایی باشد که پس از رشد جریان ضد تصوف و حملات میرلوحی و حامیان او به مجلسی اول، برای وی درست شده بود و بعدها با دفاعی که علامه مجلسی از پدرش کرد، آن وضعیت تغییر نمود.

علامه مجلسی در *رسالهٔ اعتقادات* این تصور را که پدرش از متصوفه بوده، انکار کرده و تمسک وی را به اخبار اهل بیت علیهم‌السلام، دلیل این امر دانسته است. وی او را ملکهٔ زهد و ورع دانسته و رفت و آمد وی را با صوفیه در ابتدا، برای هدایت آنان عنوان کرده، می‌نویسد: زمانی که فهمید جمعی از آن‌ها هدایت شدنی نیستند، از آن‌ها تبری جسته و حتی تکفیرشان کرد.^۶ مرحوم مجلسی آن‌چنان که خود اظهار می‌دارد، به دلیل این که فرزند اوست در این بارهٔ اطلاع بیش‌تری دارد. عبارتی که علامه مجلسی در *صراط النجاة*^۷ آورده چنین است: *وایاک أن تظن بالوالد العلامة نورالله ضریحه أنه کان من الصوفیة او یعتقد*

۱. بهبهانی، آقا احمد، *مرآة الاحوال*، ج ۱، ص ۶۰

۲. نوری، میرزا حسین، *الفیض القدسی*، چاپ شده در *بحار الانوار*، ج ۱۰۵، ص ۱۱۸

۳. نوری، همان، *بحار ج ۱۰۵*، ص ۱۱۰

۴. دانش پژوه، *فهرست دانشگاه*، ج ۱۲، ص ۲۷۷۰، ش ۳۷۸۳

۵. تنکابنی، *قصص العلماء*، ص ۲۲۳

۶. طالقانی، شرح رساله اعتقادات، تألیف ۱۱۰۳، برگ ۱۹۱، نسخه شماره ۲۲۵۱ کتابخانهٔ آیه‌الله نجفی.

۷. نسخه شماره ۳۱۲۲۶ برگ ۴۲-۵۷

مسالکهم ... حاشاه عن ذلك ... وهو كان أنس أهل زمانه بأخبار اهل البيت ... بل كان مسلکة الزهد و الورع ... و كان في بدو أمره يتسمى باسم التصوف ليرغب اليه هذه الطائفة و لا يستوحشوا منه، فيردعهم عن تلك الأقاويل، و قد هدى كثيرا منهم الى الحق ... و لما رأى في آخر عمره أن تلك المصلحة قد ضاعت و رفعت أعلام الضلال و علم أنهم أعداء الله صريحا، تبرأ منهم و كان يُكفّرهم ... و أنا أعرف بطريقته، و عندي خطوطه في ذلك.^۱

نایب الصدر از محققان متأخر صوفیه، به تفصیل در اثبات تصوف ملا محمد تقی مجلسی و رد گفته‌های فرزند او و آنچه آقا محمدعلی کرمانشاهی در خیراتیه آورده، بحث کرده، قسمت‌هایی از گفته‌ها و مکاشفات ملا محمد تقی را از شرح او بر کتاب من لا یحضره الفقیه^۲ و جاهای دیگر آورده است. مطالبی که بیش از حد، او را متمایل به مکاشفات مورد ادعای صوفیان نشان می‌دهد.

در واقع این درست است که وی از صوفیه مصطلح نبوده، اما تمایلات عارفانه و حتی افراط در ارائه آن‌ها مورد نظر ملا محمد تقی مجلسی بوده است؛ مقاومت وی در ردیه نوشتن بر ملا محمد طاهر - آن‌چنان که گذشت - مؤید این امر است. شاید فصل الخطاب این بحث، طرح پرسشی در باره صوفیان از ملا محمد تقی و پاسخ وی باشد که روشنگر موضع وی بر ضد صوفیان حزبی و متشکل است:

سؤال: در باب ذکر خفی و سایر اعمال صوفیه چه می‌فرمایند؟

جواب: این فقیر نیافته‌ام در این ذکر ارتباط بسیاری. و هر یک از صوفیه ذکر خفی خاصی ذکر کرده‌اند و این ذکر از مشایخ نوربخشیه است و از ائمه هدی علیهم السلام ندیده‌ایم؛ و عبادت دانستن اینها و چرخ زدن و دست زدن و برجستن و امثال اینها تشریح است، و ذکر بلند بد نیست، اگر چه آهسته بهتر است و ذکر قلبی بهتر است، اگر به مقام قلب رسیده باشد. و الله اعلم.^۳ تکمیل کننده این بحث، مطالبی است که پس از این درباره توضیح المشربین خواهیم آورد.

بی‌مناسبت نیست اشاره کنیم که یکی از کسانی که متأثر از مرحوم آخوند یعنی مجلسی اول بوده، محقق سبزواری (م ۱۰۹۰) است که به منصب مهم امامت جمعه در اصفهان دست یافت. وی از علاقه‌مندان به حکمت و طبعا عرفان است و در کتاب روضة الانوار خود

۱. حائری، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس، ج ۲۲، ص ۲۳۹؛ و بنگرید: آقابزرگ، ذریعه، ج ۱۲،

ص ۲۸؛ مهدوی، مصلح الدین، زندگی‌نامه علامه مجلسی، ج ۲، ص ۲۰۰

۲. مقصود لوا مع صاحبقرانی است که در نوشتاری تحت عنوان مسائل مذهبی اجتماعی از زبان محمد تقی مجلسی در همین مجموعه چاپ کرده‌ایم.

۳. مجلسی، محمد تقی، مسؤولات، میراث اسلامی ایران، دفتر سوم، ص ۶۹۹

از منبری‌ها و واعظانی که بر منابر به تفسیق و تکفیر افراد عالم و حکیم مشغول هستند، اظهار نگرانی کرده است. وی که حکیمان را مقدم بر مجتهدان قرار داده از حمله‌های غیر منصفانه‌ای که بر ضد حکیمان می‌شود، چنین یاد کرده است: اکثر اوقات، جمعی از اهل حدیث و فقه که بیش از ظواهر بعضی آیات و احادیث نفهمیده‌اند و به اعماق آیات شریفه و غموامض اسرار احادیث نرسیده‌اند، طبقهٔ علمای حکمت را بالکلّیه انکار و تجهیل نمایند و در این باب مبالغه از حد گذرانده‌اند. و بسیار باشد که تکفیر ایشان بالکلّیه نمایند و قائل به اسلام یکی از ایشان نشوند.^۱ (۵۹۹) وی در ادامه، با اشاره به اهمیت موقعیت واعظان در راهنمایی عوام الناس، از برخی از آنان که برای تقویت دکان خود، به دیگران می‌تازند، به بیان رفتار آنان در تفسیق و تکفیر دیگران پرداخته می‌نویسد: «اگر فاضلی نظری در کتاب صوفیه جهت اطلاع بر مذاهب ایشان یا بضعی فواید که کم کتابی از آن خالی می‌باشد، کرده باشد، گویند فلانی صوفی است و صوفیه همه کافرند؛ و اگر کسی اطلاع بر کتب حکما و علوم فلسفی داشته باشد، گویند فلان حکیم است و کافر است و ایمان ندارد و تلبیس‌ها کنند و تهمت‌ها زنند».^۲

نجیب الدین رضا تبریزی و تصوف

یکی از رهبران صوفیهٔ ذهبیه در این دوره، نجیب الدین رضای تبریزی اصفهانی (۱۰۴۷ - ۱۱۰۸)^۳ است که کتاب *سبع المثانی* او به چاپ رسیده است.^۴ نجیب الدین رضا قطب صوفیان ذهبی و جانشین شیخ محمد علی مؤذن خراسانی است. پس از وی شیخ علی نقی اصطهباناتی و سپس قطب‌الدین نیریزی که دیدگاه‌های سیاسی وی را در نوشتاری مستقل در این مجموعه آورده‌ایم، به ریاست ذهبیه رسیدند.^۵ وی کتاب *سبع المثانی* را که یکی از آثار منظوم است، به عنوان مجلد هفتم مثنوی جلال الدین مولوی سروده و تاریخ سرایش آن سال ۱۰۹۴ است.^۶

نجیب الدین رضا در این کتاب، آگاهی‌هایی در بارهٔ ضدیت با تصوف در دورهٔ عباس

۱. سبزواری، محقق، روضة الانوار، ص ۵۹۹

۲. همان، ص ۶۰۲، و بنگرید: ص ۴۰۲

۳. این تاریخ بر حسب تحقیقی است که اسدالله خاوری در کتاب «ذهبیه، تصوف علمی - آثار ادبی» صص ۲۸۷ - ۲۸۹ انجام داده است. شرح حال مفصل او در همانجا صص ۲۷۸ - ۲۹۰، ۵۱۶ - ۵۲۵ آمده است.

۴. بنگرید: آقابزرگ، ذریعه، ج ۱۲، ص ۱۳۰. در آنجا به خطا سال درگذشت او ۱۰۷۵ آمده است.

۵. شیرازی، محمد معصوم، طرائق الحقائق، ج ۳، صص ۲۱۶ - ۲۱۷

۶. نجیب الدین رضا، *سبع المثانی*، ص ۳۸۴

دوم (م ۱۰۷۷) آن هم در شهر مشهد و اصفهان به دست داده است.^۱ وی در جایی از همین **سبع المثانی** از خوابی که در مشهد امام رضا علیه السلام دیده سخن می‌گوید؛ آن هم در وقتی که منکران تصوف همه جا در شهرها سر برآورده بودند. در این رؤیا، چهارده معصوم علیهم السلام حضور داشته و در کنار آن‌ها همه مشایخ و اولیا نیز، شکوه کنان ایستاده بودند که از آن جمله شیخ صفی الدین اردبیلی بوده است. در آن‌جا امام زمان علیه السلام با شیخ صفی الدین سخنی فرموده و فهم نجیب الدین چنان بوده که وقت تغییر دولت صفوی فرا رسیده است.^۲ در واقع، این نوعی پیشگویی برای سقوط این دولت است:

این چنین در یافتم کز دودمان می شود تبدیل دولت بیگمان
گفتگویی کرد آن حضرت بدو یافتم تبدیل دولت من از او

وی از خواب بیدار می‌شود و دو سال بعد، یعنی در سال ۱۰۷۳ شاهد اوج‌گیری فشار بر صوفیان است:

الف وهفتاد و سه از هجر رسول عصر شاه عباس ثانی شد به طول
گفتگوی منکران صوفیان رفت از حلطعنه‌های منکران
صد هزاران طعنه‌های بی‌نسق سر زد از خائن برای اهل حق

زمانی که این اعتراضات به شاه صفوی اعتقاد رسید، تصمیم گرفت تا با منکران تصوف برخورد کند؛ اما نزدیکان وی که افراد خشکی بودند، تمایل به این کار نداشتند.^۳ این افراد که ترس از قطع شدن مستمری مخالفان داشتند، به شاه گفتند که دعوی صوفی و ضد صوفی همیشه وجود داشته و جز با کشتن منکران که البته نشدنی است، خاتمه نمی‌یابد:

شاه را گفتند بوده است این نزاع از زمان پیش با اهل بقاع
گر نسق خواهی نمودن این کسان بایدت کشتن تمام منکران

۱. وی تبریزی الاصل است اما در اصفهان زاده شده و ده سال در مشهد مشغول ریاضت بوده و در سال ۱۰۷۶ به اصفهان بازگشته است.

۲. این اشاره به آن است که مشایخ صوفیه، سقوط صفویه را به خاطر پشت کردن این دولت به صوفیه و دشمنی با آنها تحلیل می‌کنند. راز عرفانی آن هم این است که شیخ صفی الدین جد این خاندان، دست از حمایت فرزندانش برداشته و این دولت سقوط کرده است. قطب الدین نیریزی هم شبیه همین مطلب را در خواب دیده و این چنین به شعر درآورده است (خاوری، ذهبیه، ص ۳۱۳):

صفی الدین ز جور اهل انکار به پیغمبر نمودی عجز و اصرار
کز ایشانم بسی بیداد آمد عنادم حاصل از اولاد آمد
به حضرت کردی او یک جعبه اظهار برون آورد از آن تیسیر بسیار
که اینها تیر و طعن و لعنشان است دل من تیز ایشان را نشان است
نخواهم بعد از من زنده گیشان سرافرازی است در افکنده گیشان

۳. نجیب الدین رضا، **سبع المثانی**، ص ۳۶۰

در مقابل، کسانی از درباریان که متمایل به تصوف بودند، شاه را بر برخورد با مخالفان تصوف تحریض می‌کردند:

آن‌که صوفی بُد به درگاه شهش زیر لب می‌کرد شه را آگهش

در اینجا بود که شاه به ساختن تکیهٔ فیض در اصفهان پرداخت تا در برابر این مخالفت‌ها، کاری برای صوفیان کرده باشد. این حمایت‌های شاه که در جای دیگری هم از آن یاد کردیم، سبب شد تا قدری از مخالفت‌ها در اصفهان کاسته شود؛ اما در شهرهای دیگر، همچنان ادامه داشت:

رفع منکر گشت روزی چند باز زان هیب پادشاه ترکتاز

لیک در غیـر صفـها هان منکران طعنه زن بودند کل با صوفیان

نجیب الدین به شدت از این فضای ضد صوفی خشمگین بوده و عالمان ضد صوفی را با تعبیر خائن مورد حمله قرار داده، می‌گوید:

عالمی پر از صفای صوفیان شاه ایران صوفی و جدش چنان

جمله معصومان ما صوفی صفت حق مـحب صوفی با معرفت

در اینجا صحبت از شهر مشهد و ملائی مشخصی است که ضد صوفی بوده و نجیب الدین در اشعار خود حکایت او را بیان کرده، مباحثات شیخ خود، محمد علی مؤذن خراسانی را با وی آورده است.

ابن شمسش گفت با ملا که چیست خود بگو کاین افترا لایق به کیست

ضد اهل حق چرا خود می شوی مظلـمـه چـون پـیلـه بر خود می تـنی

از تو جرئت می‌کنند این عامیان بـوی خـون می آید از گفـتار تان

پاسخ آن «فقیه خشک رأی» این بوده است که تو عارف حقیقی نیستی؛ بلکه آن‌ها که در گذشته بودند، عارف واقعی بودند. به هر روی، ماجرا بالا می‌گیرد و در مشهد و سایر شهرها، مخالفت با صوفیان بیش‌تر شده، خبر آن به هند و روم می‌رسد. ملای یاد شده یا ملای دیگر از بس به صوفیان لعنت می‌کرد، صوفیان یا به قول وی، اهل الله، او را لعنتی نام کردند. در گفتگویی که با او شد، وی را از شاه ترساندند:

آن یکی گفتش نمی ترسی ز شاه که رسد برگوشش و گردی تباه

سید است و شیعه و عالی نسب جد و آبائش همه صوفی لقب

ملای یاد شده که شخص با جرأتی بود، گفت:

اول ارثابت کند کا و سید است بایـدش که سوخت، چون صوفی شد ست

من نترسم کان وظیفه من برد تا که نفس من خوش آمد گو شود

از آن ملا، علت مخالفتش با صوفیان را پرسیدند. وی در پاسخ به کارهای زشت آنان در